

# از عسگر گاریچی تا سعید عسگر!

## کاوشی در چیستی و چرایی اغتشاشات اخیر جوانان ایران

داریوش سجادی

[dariushsajjadi@yahoo.com](mailto:dariushsajjadi@yahoo.com)

آرامش نسبی حاکم شده بر فضای سیاسی ایران بعد از فروکش کردن جو هیجان زده چند روز گذشته اکنون این فرصت را به تحلیلگران سیاسی می دهد تا فارغ از ادبیاتی عوامفریبانه و احساساتی به ریشه یابی چیستی و چرایی اغتشاشات اخیر بپردازند.

انگیزه مطالبات مطرح شده در اغتشاشات اخیر ایران هر چند ظاهر و نمودی سیاسی داشت اما باطن و بود این ناآرامی ها را باید در انگیزه های اجتماعی کاوید.

از نخستین روزی که محمد خاتمی در دوم خرداد ماه سال 76 توانست بر تارک اقبال آرای شهروندان ایران، کاخ ریاست جمهوری را فتح کند طلایه داران جنبش اصلاح طلبی با عدم فهم صحیح مطالبات جامعه شهروندی ایران که بدو برخورداری از جنس و خاستگاه و پیشینه ای اجتماعی بود سهواً ضمن مصادره به مطلوب کردن خواست و مطالبات اکثریتی آراء واریز شده به حساب خاتمی در کردور مطالبات سیاسی موجبات بد فهمی و به انحراف کشیده شدن پتانسیل رها شده جنبش اصلاحات را فراهم کردند.

بدنه اکثریتی آراء مکتسبه خاتمی در دوم خرداد 76 و تکرار آن در 18 خرداد 80 متعلق به جامعه جوان و زنان کشور بود که ریشه در خاستگاهی اجتماعی داشت.

مطالبات و خواسته های این دو قشر مُنجزاً از دو بستر نشات می گرفت:

- انزجار و برائت از رویکرد تحقیر کننده حاکمیت با ایشان.

- مطالبه مضایقه های شهروندی در حوزه فراغتهای مشروع.

تحقیر از ناحیه حکومت رنج تاریخی و دیرینه مردم ایران است که طی بیش از یک قرن گذشته جامعه شهروندی ایران را آزار داده است.

از آغاز نهضت مشروطه که یکی از اصلی ترین خواسته های انقلابیون برداشتن عسگر گاریچی از مسیر مسافربری تهران - قم! بدلیل رفتار اهانت آمیز و تحقیر گرانه وی با مردم بود تا آشوبگریهای چند روز گذشته تهران که نهایتاً به بازداشت سعید عسگر سردسته باند خشونت طلب شاخه شهر ری منجر شد رنج مشترک شهروندان کراهت و کلافگی ایشان از برخورد های خشن و تحقیر کننده لایه هائی از حکومت و زیر مجموعه های تابعه ایشان با شهروندان بوده است.

جامعه تحقیر شده فاقد کنش آگاهانه است و صرفاً مترصد آن است تا اولین فرصت و روزنه را مغتنم شمرده و انتقام خود از تحقیر گران را با تحقیر متقابل بگیرد.

نگاهی به رویکرد مطبوعات اصلاح طلب وابسته به جنبش دوم خرداد تا قبل از توقیف فله ای آنها در سال 78 بخوبی نشان دهنده تاوان کشی این نشریات از سالهای خاکستری قبل از دوم خرداد بود که با اغتنام فرصت به نمایندگی از شهروندانی که طی سنوات گذشته از جانب حکومت تحقیر شخصیت شده بودند اینک تاوان همه آن سالها را با مقابله به مثل و تحقیر و اهانته متقابل بستانند.

اقبال عمومی به مطبوعات قبل از آزادی این رسانه در اطلاع رسانی منبعث از گویش تحقیرآمیز ایشان نسبت به کسانی بود که تا قبل از آن خود در مقام تحقیر شهروندان نشسته بودند.

متأسفانه ادبیات جنبش دوم خرداد علی رغم اصرار طلایه داران آن قبل از آنکه مبتنی بر ادبیات و گفتمان مصلحانه باشد متأثر از واکنش روانی حس حقارت آمیخته با ادبیات تحقیر جناح مقابل بود.

بروز قتل‌های زنجیره ای عامل شده ای در این روند شد که توانست به تقویت روند موجود امداد رسانی کرده و ادبیات جنبش اصلاح طلبی ایران را آلوده به ادبیات خشن و جنگی نماید.

تا پیش از قتل‌های زنجیره ای ادبیات و گویش مصلحانه خاتمی حاکم بر جنبش اصلاح طلبی ایران بود که بارزترین نمود خود را در مصاحبه ایشان با کریستین امانپور نشان می داد.

اما همانطور که روند مصلحانه جوی انقلاب اسلامی ایران با آغاز اعلام جنگ مسلحانه سازمان مجاهدین خلق و انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در سال 60 این امکان را فراهم کرد که انقلاب اسلامی با اتخاذ رویکرد اجتناب ناپذیر مشت آهین قهرماً وارد فاز گفتمان خشونت شده و ضمن به حاشیه رانده شدن بخش های عقلانی حکومت، رادیکال ترین نیروهای خشونت طلب را بر مقدرات جمهوری نوپای اسلامی حاکم کند، قتل‌های زنجیره ای پائیز سال 76 نیز قهرماً منجر به منزوی شدن گفتمان از جنس گفتمان مصلحانه خاتمی و جایگزین شدن گفتمان خشن و تحقیر آمیز از نوع سعید حجاریان شد!

اینکه حجاریان در غوغای کارزار انتخاباتی مجلس ششم به طعنه و متلک خطاب به محافظه کاران می گوید:

«محافظه کاران ایران سلوک محافظه کاری نیز نیاموخته اند و شخصاً آمادگی خود را اعلام می کنم تا بعد از انتخابات مجلس برای ایشان تدریس یک ترم شیوه های سیاسی محافظه کاری را متقبل شوم» نمود برجسته ای از حاکمیت گفتمان تحقیر در اردوی اصلاح طلبان در مواجهه با محافظه کاران بود.

طبعاً با چنین ادبیاتی نباید و نمی توان از جناح محافظه کار که ماهیتاً و روحیتاً استعداد کمتری در تن دادن به گفتمان اصلاحات داشته و اتفاقاً بیشترین و بهترین استعداد را در خشونت ورزی و تحقیر کردن طرف مقابل را دارد، توقع خویشنداری و ملاحظه رقیب را داشت.

ادبیات مطبوعات دوم خردادی مملو از چنین سابقه ای است که با روی کار آمدن رئیس جمهور خاتمی فرصت را برای انتقام کشی از تحقیر کنندگان دیروز خود با تحقیر کردنشان مغتنم شمردند.

نو قلمان مطبوعات دوم خرداد عمدتاً نسل جوانی بودند که لهجه و گویش قلمشان عاری از ادبیات مصلحانه و مملو از کنایه و تحقیر محافظه کاران بود.

طنز و کاریکاتور این دوره نیز منفک از این روند نبود و صاحبان طنز و کاریکاتور این دوره می کوشیدند بر خلاف مشی حرفه ای تعریف شده طنز و کاریکاتور تنها با متلک گفتن های گزنده و تحقیر کننده نسبت به حریف در ضمیر ناخودآگاه خود التیامی به همه آن زخمها و تحقیر هائی که در سالهای قبل از جانب محافظه کارها برداشته بودند، بگذارند.

درم بخش و نیک آهنگ کوثر دو نمونه برجسته از کاریکاتور حرفه ای و احساساتی از این نوع را در آن سالها در اختیار ناظران قرار می دهند.

درم بخش که کاریکاتوریستی حرفه ای و پرسابقه است در یکی از طرح های خود بعد از بازداشت غلامحسین کرباسچی شهردار وقت تهران در سال 77 با طراحی پرتره کرباسچی در لباس زندان و با پلاک ثبتی شماره دوم خرداد هفتاد و شش! به گردنش در صفحه نخست روزنامه جامعه توانائی حرفه ای قلم خود را به مخاطبانش نشان داد.

در حوزه رسانه ای، قدرت اطلاع رسانی و پیام و مفهوم مستتر در این کارکاتور بر مراتب بیشتر از ده ها مقاله تحلیلی سیاسی بود که فاقد کمترین مفهوم تحقیر کننده و اهانت آمیز نیز بود و اتفاقاً کمترین واکنش منفی را نیز از جانب محافظه کاران برنیانگیخت اما در همان حال مشاهده می شد که نیک آهنگ کوثر با طراحی کاریکاتوری تحت عنوان استاد تمساح و استفاده مجازی از ضرب المثل اشک تمساح و هم قافیه ای کنیه مصباح یزدی با کاراکتر تمساحه موجود در کاریکاتورش ضمن تحقیر بی دلیل رقیب، دامن زنده به بحرانی نالازم! در کشور شد که از دل آن چیزی بیرون نمی آمد جز تداوم گفتمان خشونت و تحریک جناح مقابل که به خونخواهی از متجاسرین به ساحت روحانیت! ینی چری های خود را راهی خیابان کنند!!!

این روند متدرجاً تبدیل به یک هنجاره در مطبوعات دوم خردادی شده بود و هیجان زدگی و جسارت و نامجوسوئی نو قلمان مطبوعات اصلاح طلب، توأمان با واکنش های بلاهت آمیز محافظه کارها خالق ماراتنی در عرصه مطبوعات شده که هر کس می کوشید با سبقت از دیگری ضمن نامتعارف گوئی و طعنه و تحقیر محافظه کارها با برداشتن زخمی از رقیب خود را مبدل به قهرمانان ملی کنند! بی تدبیری و بلاهت سنتی محافظه کارها هم امکان این قهرمان سازی کم هزینه را تسهیل می نمود.

ادبیات مستعمل در مقالات معدود روزنامه نگارانی که توانسته اند بعد از توقیف مطبوعات در ایران به خارج از کشور مهاجرت کنند نمونه بارزی از ادبیات تحقیر گر و غیر آکادمیک و هتاکانه است که گویای تداوم انباشت کینه و نفرت در دوات قلم ایشان از گفتمان حکومتی دو دهه گذشته در ایران است (تفصیل این بحث سه سال پیشتر در مقاله [روانکاوای جنبش دوم خرداد](#) آمده است)

مکانیسم چرخه خشونت مبتنی بر تعامل مستقیم میان دو عنصر تحریک گر و خشونت ورز است. خشونت امکان بروز در خلاء را ندارد. برای تعیین خشم هم زمان حضور و ظهور هر دو عامل تحریک گر و خشونت ورز ضروری است.

طبعاً نمی توان ضمن بازگوشی و شیطنت با یک گاو وحشی بعد از زخم برداشتن قابل انتظار از ناحیه چنین شیطنت ابلهانه ای حیوان وحشی را متهم به بی پرنسبیتی و کم جنبه ای کرد!

جنبش اصلاح طلب دوم خرداد ملزم به رعایت گفتمان اصلاحات بود. اصلاح طلبی قبل از آنکه موضوعیت داشته باشد، طریقت دارد. نمی توان از اعتبار اصلاح طلبی بهره بُرد بدون آنکه به لوازم راهبردی آن پایبند بود!

تلقی مُعوج از مطالبات نسل جوان که بدنه ماکزیمی بانیان دوم خرداد را تشکیل می داد و محدود کردن این مطالبات به توسعه سیاسی دومین کژراهه استراتژیک رهبران جنبش اصلاحات بود.

رهبران جنبش اصلاح طلب ایران به غلط معنای رویکرد سورپرایز دوم خرداد را از دل مطالبات سیاسی خود معنا و استحصال کردند.

رویکردهای اجتماعی آبتن معانی اند، نه گرسنه آن! معنای تحولات اجتماعی را باید از رحم انعقاد نطفه این تحولات زائاند، نمی توان این معنا را مبتنی بر منویات خود به آن خوراند!

دغدغه جوان به اقتضای سن و دوران جوانی اش قبل از آنکه مشتمل بر آزادی بیان و اندیشه و احزاب و آزادیهای سیاسی باشد، برخاسته از نیازهای ژنتیکی در حوزه مطالبات فردی و اجتماعی است.

جوان در حوزه سیاست، بیان و اندیشه خاصی ندارد که دلنگران مکانیسم های تعیین یافتن آزادانه آن بیان و اندیشه ها باشد.

همچنانکه در حال حاضر نیز علی رغم پای فشاری بحق رهبران جنبش اصلاحات بر روی تصویب لوایح دو گانه رئیس جمهور خاتمی و تاکید ایشان بر شاه کلید بودن این لوایح جهت باز کردن قفل اصلاحات در ایران اما نزد جامعه جوان ایران قبل از آنکه بود یا نبود نظارت استصوابی حائز اهمیت باشد، برگزاری آزادانه مراسم چهارشنبه سوری حائز اهمیت بیشتری است.

برای نسل جوان فعلی ایران قبل از آنکه تبیین اختیارات ریاست جمهوری منشاء امید باشد آزادی وی در نوع پوشش و فراغتهای مشروع شهروندی و فرصت داشتن برای ابراز شادیها و شیطنت های دوران جوانی اش تحریک کننده و امید بخش است!

جوان به اقتضای سنش محتاج جلوه گری است.

چنانچه حکومت نتواند مکانیسم های مشروع جلوه گری ایشان را فراهم کند از هر ابزاری جهت ارضاء این نیاز خود بهره می برد و چندان هم دلنگران هزینه زا بودن این ابزارها نیست.

در تحلیل نهائی چه آن جوانانی که در هیبت و شمای انصار حزب الله بر خوردهای خشن نسبت به هم سن و سالانشان مرتکب می شوند و چه آن جوانانی که با کلافگی از سیاستهای تنزه طلبانه آمرانه اسلیمی حکومت با تشبث به پوشش و شما و کلام نامتعارف اقدام به دهان کجی نسبت به تُرم های دیکته شده حکومتی می کنند در ضمیر ناخودآگاه خود در حال ارضای نیاز جلوه گرانه خودند.

نوع تشبشان شاید با یکدیگر متفاوت باشد اما در نهایت اولی با اتکای بر خرده فرهنگ سستی و مذهبی خود، سادیسیم را مفر ارضاء نیاز جلوه گرانه خود قرار داده و دومی نیز ضمن تغذیه از خرده فرهنگ تجدد مآبانه اش مازوخیسیم را برگزیده.

حتی بخش قابل توجهی از جوانان دانشجو نیز که طلایه دار نسل فرهیخته و آواتگارد جامعه جوانان ایرانند در آرمانی ترین وضعیت بمتابه «ماریوس» نوول بینوایان ویکتور هوگویند که در ورای مبارزات سیاسی خود بدنبال کوزت افسانه ای خویش می گردند.

بر ایشان نباید و نمی توان خرده گرفت. اقتضای سن جوانی القاء کننده چنین رویکردهائی به نسل جوان است.

اگر گلابه ای می توان کرد باید به کسانی کرد که از بعد از دوم خرداد با سیاستهای ملاحظت درمائی نسبت به جوانان و تاکید بر جوان سالاری این قشر را ناخواسته و بدون صاحب صلاحیتی در کانون رهبری جنبش اصلاحات نشانند.

جوان به واسطه طبع جوانانه و احساساتیش عنصر مناسبی برای رهبری جنبش های اجتماعی نیست. ایده آل ترین وضعیت در جنبش های اجتماعی و سیاسی برای نسل جوان، چاشنی قرار دادن ایشان در تحولات مزبور است.

جوان نمی تواند و نباید در مقام رهبری جنبش های سیاسی قرار بگیرد.

پیش از این نیز در دوران استبداد حکومت پهلوی نیز جوانان دچار همین اشتباه شدند و علی رغم حسن نیت اولیه رهبران جنبش دانشجویی وقت با قرار دادن خود در کانون رهبری مبارزه با رژیم پهلوی هزینه های نابجائی را بر بدنه جنبش ضد دیکتاتوری پهلوی تحمیل کردند که نمود برجسته آن سازمان تروریستی تحت امر مسعود رجوی شد که بیش از دو دهه خسارات آن از کیسه ملت ایران هزینه می شود.

ناآرامی های چند روز گذشته در تهران و برخی از شهرهای دیگر ایران نیز تبعات اجتناب ناپذیر برجسته کردن نالازم و بیش از اندازه نقش جوانان در جنبش اصلاح طلبانه دوم خرداد است.

هر اندازه تلخ اما این واقعیتی اجتناب ناپذیر است که از ناحیه متولی اخلاق شدن حکومت برای نسل جوان، این قشر در حال حاضر مبدل به نسلی بی هویت و فاقد کمترین آرمان شده اند.

همانطور که در رژیم پهلوی حکومت با ترویج فرهنگ خودباختگی در مقابل فرهنگ غرب و مسخ هویت بومی جوان ایرانی، تحقیرآمیزانه «شخصیت» جوانان را لگد مال می کرد، در حال حاضر نیز جوان ایرانی از ناحیه دیکته های تنزه طلبانه و تحقیرآمیز حکومتی «عینیت» خود را لگد مال شده می بیند.

جوانی با چنین مختصاتی طبعاً ضمن رویگردانی از هر نوع آرمانخواهی دیکته شده از ناحیه حکومت از هر فرصتی بمنظور اثبات عینیت خود بهره می برد. حال این فرصت شکست تیم ملی فوتبال در بازیهای مقدماتی جام جهانی باشد و یا طرح خصوصی سازی دانشگاه های کشور.

نیم نگاهی به ادبیات جوان امروز در ایران مؤید نابسامانی های عمیق هنجاری و رفتاری نزد ایشان است.

اظهارات یکی از همین جوانان در علت عدم مشارکتشان در انتخابات شوراها در نیم اسفند سال گذشته مؤید عمق نابسامانی و وجوه نامتعارف در خرده فرهنگ شکل گرفته نزد جوانان ایرانی است:

« حالا ما یک تریبی زدیم و حالی گرفتیم وضع از این که بدتر نمیشه، حالا اگرم شد دو دره می کنیم چارتائی می آیم»

این نقل قول را نباید یک استثنا تلقی کرد. هر اندازه تلخ اما چنین گفتمان مهوعی در حال حاضر مبدل به یک نرم نزد قاطبه جوانان ایرانی شده.

از سوی دیگر نیم نگاهی به وبلاگ های جوانان ایرانی که طی یکی دو سال اخیر بشدت رشد پیدا کرده، از [hoder](#) که علی الظاهر برجسته ترین وبلاگشان است به پائین مجموعه این وبلاگها را می توان نسخه گریم و ترفین شده دفترچه عقاید برخی از جوانان دهه پنجاه دانست که در آن بمنظور یافتن راه فتح دل معشوق از یکدیگر سوال می کردند: چه گلی را دوست دارید؟ و یا از کدام هنرپیشه بیشتر خوششان می آید؟ و سوالاتی دیگر از همین جنس، محتوای وبلاگهای موجود نیز سبب افول ارزش های انسانی و دینی و اخلاقی نسل جوان ایران و توهم خود استراتژیست بینی سیاسی جوانان سیاست زده و عصبانی جامعه فعلی ایران است.

در ناآرامی های اخیر ایران نیز هر چند غوغائیان و فرصت طلبان حرفه ای جهان سیاست در داخل و خارج از کشور حریصانه کوشیدند باعوامفریبی و بیان جوان نوازانه خود ضمن مصادره آن شهرآشوبی ها به نفع منویات سیاسی خود ماهی مطلوب شان را صید کنند اما واقعیت حاکم بر این ناآرامی ها مؤید عدم اصالت سیاسی آن ناآرامی ها بود.

خاستگاه اصلی اعتراض های اخیر بی توجهی به مطالبات اجتماعی و فردی جوانان بود که از سیاست بعنوان کوتاه ترین دیوار بمنظور ابراز عینیت خود بهره بردند و در صورت عدم تنبه حکومت بعد از این نیز بهره خواهند برد.

جنس شعارهای سیاسی مطرح شده در این ناآرامیها از سوی جوانان بازتاب واکنش روانی و قابل انتظار دو دهه اعمال سیاستهای تحقیرآمیز حکومت بود.

این شعارها نه ماهیتی سلبی داشت و نه از جنس ایجابی بود بلکه عموماً از معنائی استهزائی برخوردار بود.

ابراز چنین شعارهای تند، گزنده و هتاکانه ای توسط اکثریت جوانان در ناآرامی های اخیر را باید مؤید افول چراغ خرد ورزی و فرهیختگی و ترویج ضد فرهنگ «هولیگانسیم» و «وندالیسم» نزد عموم جوانان بسته آمده و محروم و ناتوان از صبر و تحمل بزرگسالانه رهبران اصلاح طلبشان در حوزه سیاست دانست.

هر چند جوانان را نمی توان در بروز این عصبانیت ملامت کرد. اما جای این پرسش از رهبران جنبش اصلاحات باقی است که هر اندازه بتوان حماقت رفتاری محافظه کاران در کارشکنی در مسیر اصلاحات را سرزنش کرد اما این نافی پاسخگوئی آن دسته از اصلاح طلبان نیست که با ادبیات و رویکرد ملاطفت درمانانه و تاکید بر جوان سالاری، نسل جوان ایران را بدون صاحب صلاحیتی ابتدا در مقام رهبری جنبش اصلاحات نشانند و بعد از آنکه متوجه اشتباه خود شدند ایشان را دیر هنگام توصیه به واگذار کردن امور سیاسی به سیاستمداران و پرداختن به مسائل تنوریک کردند و از سوئی دیگر با چشم پوشی بر ناهنجاریهای رفتاری جوانان و تاکید و تصریح خود فریبانه بر صاحب صلاحیتی ذاتی نسل جوان و بکار گرفتن ادبیات احساساتی و شوق آورانه بجای امداد رسانی به جوانان نقش مخدر را در تداوم ضایعات روحی و روانی ایشان عهده داری کرده و می کنند.

از سوی دیگر هر چند جوانان را می توان در عصبانیت شان محق دانست اما نمی توان از جوان توقع داشت که در زمان تقسیم فضائل اخلاقی همه فضیلتها را به حساب خود واریز نمایند اما در لحظه قضاوت شانه خود را از قبل بار مسئولیت اعمالشان خالی نمایند.

هر اندازه که حکومت در به تنگنا کشاندن جوانان مقصر باشد اما این نافی مسئولیت فردی و شهروندی جوانان نیست.

31/خرداد/82

آمریکا